



بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

مجله نامه مطالعات تاریخی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

○ عباس پرتوی مقدم*

اشاره

تا دوپست سال پیش، سرزمینهای وسیعی در دوسوی شرقی و غربی دریای خزر، در مشرق فلات ایران (افغانستان) و در خلیج فارس، چون مجمع‌الجزایر بحرین به ایران تعلق داشت. هر یک از این سرزمینها به شکلهای گوناگون نظیر جنگ، توطئه و دسیسه دولتهای خارجی، شورش و عصیانگری، قرارداد و معاهده دوجانبه یا چندجانبه و یا در نتیجه منازعه‌ای سیاسی و حقوقی درازمدت از پیکره ایران جدا گردیده‌اند. پژوهش علمی درباره حوادث و رویدادهای منجر به جدایی هر یک از بخشهای سرزمین ایران به معنا و مفهوم طرح ادعای ارضی نیست. نویسنده مقاله حاضر با اتکا و استناد به اسناد و نوشته‌های تاریخی منتشر شده و سندهای منتشر نشده مضبوط در مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی می‌کوشد تا سیر حوادثی را که در دوران حکومت پهلوی منجر به جدایی بحرین از ایران شد، مورد ارزیابی و بازکاوی قرار دهد. خاطرات و گفته‌های دولتمردان دخیل یا ناظر بر آن رویدادها بخش دیگری از مستندات و مآخذ این تحقیق است.

پیشینه تاریخی

مجمع‌الجزایر بحرین مشتمل بر ۳۳ جزیره سنگ آهکی با مساحتی بالغ بر ۶۲۲ کیلومتر مربع که بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین آنها جزیره بحرین است. این جزایر در بخش جنوبی خلیج فارس، در دهانه خلیج سلوا، میان احسا در عربستان سعودی و قطر واقع شده است. ریشه لفظ بحرین به درستی معلوم نیست. اما اینکه آن را تشبیه لفظ عربی بحر به معنای

دریا دانسته‌اند، صحیح نیست. چرا که این نام پیش از اسلام و حتی در دوره اسلامی تا سده‌های ۷-۶ ه.ق/ ۱۳-۱۲ م بر منطقه وسیعی از سواحل جنوبی خلیج فارس از بصره تا عمان گفته می‌شد.^۱

ایرانیان، نخستین دریانوردان مقتدری بودند که از حدود سال ۵۰۰ قبل از میلاد و به هنگام فرمانروایی داریوش اول و خشایارشا از سلسله هخامنشی با تأسیس ناوگان دریایی بر سرتاسر آبهای خلیج فارس و دریای عمان حاکمیت یافتند. پس از تسلط اسکندر مقدونی بر ایران، سه تن از فرماندهان نیروی دریایی او از بحرین دیدن کرده از آن به عنوان مرکز صید مروارید نام برده‌اند.^۲

بدون شک در دوره اشکانیان نیز بحرین به ایران تعلق داشته است. اردشیر، بنیان‌گذار حکومت ساسانی، پس از سرکوب مهاجمان عرب، پسرش شاهپور را حاکم بحرین ساخت.^۳ شاهپور دوم ساسانی نیز تعرض اعراب بیابانگرد به سواحل و جزایر خلیج فارس از جمله بحرین را به شدت در هم کوبید و بدان سبب به «ذوالاکتاف» مشهور گشت.^۴

بحرین جزو اولین سرزمینهای ایرانی است که اسلام بدان‌جا راه یافت. به روایتی پس از آنکه علاء بن حضرمی فرستاده پیامبر اسلام (ص)، حاکم بحرین را به دین اسلام فراخواند، او مسلمان شد و پیمان صلحی با فرستاده رسول خدا امضاء کرد و به روایت دیگر در سالهای ۹ یا ۱۰ ه.ق گروهی از سکنه بحرین به مدینه رفته اظهار مسلمانی کردند.^۵

بحرین در دوران خلافت خلفای راشدین از نظر اداری تابع مدینه بود و والیان مستقلی از جانب خلفای اسلامی بدان سرزمین گسیل می‌شدند. در عصر اموی این ناحیه ضمیمه ولایت عراق گردید و موقعیت جزیره‌ای، آنجا را مبدل به پایگاهی برای خوارج شورشی کرد. در اوایل خلافت عباسیان این جزیره به ایالت فارس ملحق شد و برای مدتی حکومت آنجا به خاندان ایرانی برمکی رسید. پس از آن سالیان درازی مأمون شورشیان قرمطی گشت. در سده پنجم هجری قمری آن ناحیه تحت سیطره سلجوقیان قرار گرفت و با تشکیل حکومت محلی سلاجقه کرمان به تابعیت آن درآمد. در ۶۲۸ ه.ق اتابک ابوبکر بن سعد از سلسله اتابکان فارس در تلاش برای سلطه بر خلیج فارس، بحرین را نیز تصرف و به خاک فارس منضم کرد. در دوران ایلخانان مغول، آل مظفر و بعداً تیموریان نیز بحرین تابع حکمرانان فارس بود. اما در آغاز سده ۱۰ ه.ق پادشاهان محلی هرمز بر آن ناحیه چنگ انداختند. در ۹۲۸ق/۱۵۲۲م پرتغالیها بحرین را پس از هرمز به اشغال خود درآوردند و تا هشتاد سال به اشغالگری ادامه دادند. در این دوران اداره امور محلی بحرین در تصدی خاندان متنفذ و دیوانسالار ایرانی موسوم به «رؤسای فال»^۶ قرار داشت. خاندان یادشده نقش مؤثری در

امور سیاسی و تجاری خلیج فارس ایفا کردند و چون پیرو مذهب تشیع بودند سبب تقویت موقعیت شیعیان آن جزیره گردیدند.^۷

در ۱۰۱۰/۱۶۰۱م، الله وردیخان، سردار نامی صفوی، بحرین را از یوغ استعمار پرتغالیها - اسپانیاییها آزاد کرد و اقتدار حکومت مرکزی ایران دوباره بر تمام سواحل و جزایر خلیج فارس برقرار شد و تا پایان حکومت صفوی (۱۱۳۴ق) پابرجا ماند. نادرشاه افشار و کریمخان زند هم توانستند به رغم امتناع و کارشکنی دولتهای اروپایی صاحب ناوگان دریایی در خلیج فارس (هلند، فرانسه و انگلستان) از کمک به ایران، حاکمیت خویش را بر جزایر و سواحل آن حفظ کنند. نزاع و کشمکشهای فرسایشی جانشینان کریمخان و سپس ستیزهای زیانبار آقامحمدخان قاجار و لطفعلی خان زند زمینه را برای تضعیف موقعیت سیاسی و نظامی ایران در سرتاسر خلیج فارس از دو سو فراهم آورد. از یک سو انگلستان با شکست رقبای هلندی و فرانسوی خود، موقعیت برتری در خلیج فارس یافت و از سوی دیگر قبایل و طوایف عرب جرئت و جسارت تعرض به قلمرو ایران را یافتند. انگلیسیها در طول سدههای ۱۹ و ۲۰ میلادی از وجود این قبایل به سود تحکیم نفوذ و سلطه استعماری خود بر خلیج فارس به غایت بهره بردند.

در ۱۱۹۷ق/۱۷۸۳م، احمد بن محمد بن خلیفه، رئیس قبیله عتوبی^۸، با استفاده از درگیری لطفعلی خان زند و آقامحمدخان قاجار، نیروهای حاکم بوشهر را شکست داد و بر بحرین دست یافت. تداوم گرفتاری و دلمشغولیهای حکومتگران قاجار در برخوردهای سیاسی و نظامی با دولتهای روسیه و انگلستان و نیز مدعیان داخلی تاج و تخت از یک سو، و فقدان کشتیهای جنگی و نیروی دریایی باعث تضعیف تسلط ایران بر سواحل، آبها و جزایر خلیج فارس گردید و فرصت تعرض و تجاوز را برای شیوخ قبایل عرب فراهم آورد. با این حال شیخ سلمان، پسر و جانشین شیخ احمد بن محمد بن خلیفه، از ترس یورش وهابیون و حاکم مسقط به بحرین، چندین بار به دربار قاجار و والی فارس تقرب و توسل جست و اظهار تبعیت و تعهد به پرداخت مالیات کرد^۹، اما حکومت سرگشته و ناتوان قاجار را توان و شاید هم اراده بر اعمال حاکمیت بر بحرین نبود. در برابر ضعف و فتور قاجاریان، انگلستان فزونخواه، مترصد و مصمم بود نفوذ و سیطره خود را بر خلیج فارس توسعه بخشد. انگلیسیها با نادیده گرفتن تمامیت ارضی ایران که خود در عهدنامههای متعدد با دولت قاجار بر آن تأکید کرده بودند و با تمسک به شعار مبارزه با تجارت برده و دزدی دریایی، قراردادهایی را با شیوخ عرب مسلط بر سواحل و جزایر خلیج فارس به امضا رساندند. در ۱۲۲۰م/۱۲۳۵م شیخ سلمان، اولین قرارداد را

با مأموران انگلیسی منعقد کرد. شیخ محمدبن خلیفه (حاکم بحرین از ۱۲۵۸ تا ۱۲۸۴ق) بارها تابعیت خود را نسبت به حکومت ایران نشان داد و کمک نظامی خواست^{۱۱}؛ اما عملاً به خواسته او توجهی نشد و ناچار تن به معاهداتی با انگلستان داد که متضمن سلطه و سیطره بیشتر آن کشور بود.^{۱۲} کلنل لونیس پلی^{۱۳}، کنسول انگلیس در بوشهر و هدایت‌کننده فعالیت‌های سیاسی و نظامی آن کشور در خلیج فارس در ۱۲۸۵ق شیخ محمدبن خلیفه را از بحرین فراری داد و در ۱۲۸۶ق برادرزاده او شیخ عیسی را دست‌نشانده خود در بحرین کرد. در دوران حکومت او که تا ۱۳۴۱ق/۱۳۰۲ش به طول انجامید، بحرین کاملاً تحت‌الحمایه انگلستان قرار گرفت و مبان‌ی حاکمیت و مالکیت ایران بر آن سرزمین به طور جدی متزلزل گشت. اگرچه در ۱۲۸۶ق/۱۸۶۹م به دنبال اعتراض دولت ایران، کلارندون^{۱۴} وزیر امور خارجه وقت انگلستان به طور تلویحی تعلق بحرین به ایران را مورد تأیید قرار داد^{۱۵} و حتی سال بعد کلنل پلی از سمت خود معزول گشت؛ اما روند فزاینده دخالت‌های انگلستان در بحرین ادامه یافت و انگلیسی‌ها در سال‌های ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م^{۱۶} و ۱۳۰۹ق/۱۸۹۲م از طریق دو معاهده دیگر شیخ عیسی را ملزم کردند بدون اجازه آنها با هیچ دولت دیگری قرارداد نبندد و به هیچ کشوری حق تأسیس نمایندگی سیاسی ندهد. انگلستان در ۱۹۰۶م در پاسخ به اعتراض دیگری از جانب حکومت ایران، برای اولین بار رسماً منکر هرگونه حق حاکمیت و مالکیت ایران بر بحرین شد.^{۱۷} در همان زمان مأمورین انگلیس بنا به اغراض سیاسی به شیوخ عرب دست‌نشانده خود در خلیج فارس لقب صاحب دادند و شیخ بحرین را ملقب به «صاحب البحرین» ساختند.^{۱۸} در اقدامی دیگر انگلستان کنسولگری خود را در بحرین تأسیس کرد و کنسول انگلیس علاوه بر مشاوره دادن به شیخ در امور حکومتی، رسیدگی به دعاوی اتباع خارجی مقیم آنجا را نیز به عهده گرفت. جنگ جهانی اول و حضور گسترده نظامیان انگلیسی در منطقه خلیج فارس، فرصت مناسبی برای تحکیم موقعیت انگلستان در منطقه بود. به مرور فشار و تضییقات عوامل شیخ بحرین و انگلیس بر سکنه ایرانی مقیم بحرین افزایش یافت و فریاد تظلم‌خواهی آنان بی‌دادرس ماند.^{۱۹} با این حال، گمرک بندرعباس، یکی از اداره‌های رسمی حکومت ایران تا ۱۳۰۰ش، احتمالاً به انگیزه دریافت حقوق گمرکی، هر جا که واردات یا صادرات به مقصد بحرین را ثبت می‌کرد، آنجا را متعلق به انگلستان قلمداد می‌کرد و می‌نوشت «بحرین امپراتوری بریتانیا».^{۲۰} سرگرد دیلی، نماینده سیاسی انگلیس در بحرین، از هیچ اقدامی برای دخالت در امور داخلی آنجا فروگذاری نمی‌کرد؛ وی با سوءاستفاده از درگیری خونین میان ایرانیان و اعراب هوادار ابن سعود (وهابیون)، شیخ

عیسی را از حکومت بحرین برکنار و پسرش شیخ حمد، با وابستگی و اطاعت‌پذیری بیشتر نسبت به انگلیسیها را به جای او منصوب کرد. شیخ حمد به توصیه سرگرد دیلی نیروی نظامی و انتظامی بحرین را منحل و نیروی جدیدی که بخشی از آن را هندیها تشکیل می‌دادند، زیر نظر افسران انگلیسی به وجود آورد. همو در راستای کاهش نقش و مشارکت ایرانیان بحرین، سمتهای ریاست شهرداری و فرماندهی پلیس را از آنان منتزع کرد. این سمتها پیش از آن همواره در تصدی ایرانیها بود. در ۲۵ فروردین ۱۳۰۲ تعدادی از نمایندگان چهارمین دوره مجلس شورای ملی و از جمله آیت‌الله سیدحسن مدرس ماده واحده‌ای را تقدیم مجلس شورای ملی کردند که بر اساس آن یک کرسی نمایندگی مجلس شورای ملی به اهالی بحرین اختصاص می‌یافت.^{۲۰} اما این طرح هیچ‌گاه در دستور کار مجلس قرار نگرفت.

همان سال سرپرسی لورن، وزیر مختار انگلستان در تهران کوشید تا محمد مصدق السلطنه، وزیر امور خارجه ایران را متقاعد سازد تا حکومت ایران از ادعایش نسبت به بحرین صرف‌نظر کند. وی پاسخ داد دولتش به سبب احساسات شدید ناسیونالیستی ایرانیان نمی‌تواند از ادعاهایش دست بردارد.^{۲۱} اما حاضر است این مسئله را به حکمیت بسپارد. انگلیسیها از جواب وزیر امور خارجه ایران نوعی انعطاف، سستی و بی‌ارادگی دولتمردان ایرانی برای استیفای حقوق ملی در قضیه بحرین را استنباط نمودند و به صراحت با پیشنهاد حکمیت مخالفت ورزیدند، چرا که لرد کرزن، وزیر امور خارجه آن کشور اعتقاد داشت پذیرش حکمیت اعتبار دولت او را نزد شیوخ و حکام وابسته در سواحل و جزایر خلیج فارس مخدوش می‌سازد. دو سال بعد کرزن، طرح لورن دایر بر ارجاع مسئله به جامعه ملل را نیز رد کرد و خواستار مکتوم ماندن موضوع گردید.^{۲۲}

استقبال گرم و پرشور ساکنان بحرین از فرمانده قشون جنوب ایران که در اوایل سال ۱۳۰۳ش به طور گذرا از بحرین عبور می‌کرد، نشان از آن داشت که آنان برخلاف صاحب‌منصبان و دولتمردان ایرانی، بسیار مشتاق و علاقه‌مندند تا تحت تابعیت حکومت مرکزی ایران قرار داشته باشند. آنها به کرات از عدم حضور نمایندگان حکومت مرکزی در آن جزیره ابراز ناخشنودی و شکوه کرده بودند.^{۲۳} دو ماه بعد مأموران انگلیسی به منظور نمایاندن قدرت و ابهت خویش به شیخ بحرین و زایل کردن هرگونه خیال نزدیکی با ایران از ذهن وی، چند روزی از او در بوشهر پذیرایی کردند و تأسیسات انگلیسی در آن شهر از قبیل کارخانه‌های چراغ برق و یخ‌سازی، تلگراف‌خانه، عمارت کلوپ و پادگان مملو از سربازان هندی را به رخ کشیدند.^{۲۴}

بحرین در دوره رضاشاه

در ۱۳۰۵ش چارلز بلگریو^{۲۵} انگلیسی به سمت مشاور شیخ بحرین و نماینده تام‌الاختیار انگلستان منصوب شد و مدت ۳۱ سال بر بحرین امارت می‌کرد و تمام مسائل داخلی و خارجی آن جزیره را زیر نظر داشت. او ضمن تداوم سلطه انگلیس بر بحرین می‌کوشید تا هویت جدیدی در جهت منافع نامشروع دولت خود برای منطقه خلیج فارس تحصیل کند. او در پیشبرد برنامه و هدفهایش بی‌پروا بود و از اعمال خشونت نیز ابا نداشت.

در ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م دولت انگلیس عهدنامه‌ای با ابن سعود، حاکم عربستان امضا کرد که بر اساس یک ماده از آن، پادشاه حجاز متعهد می‌شد با سرزمینهای کویت، بحرین و سواحل عمان که پیمان و مناسبات ویژه با انگلستان دارند، روابط صلح و دوستی برقرار نماید.^{۲۶} پیش‌تر در ۱۹۱۶م نیز انگلیسیها در عهدنامه دیگری با ابن سعود، چنین ماده‌ای را گنجانده بودند.^{۲۷} این بار حکومت ایران این ماده را تجاوز به تمامیت ارضی خود تلقی و یادداشت اعتراض‌آمیزی تسلیم انگلستان کرد و رونوشت آن را به جامعه ملل فرستاد. در این یادداشت، ایران با اقامه دلایل تاریخی درصدد اثبات مالکیت و حاکمیت خود بر مجمع‌الجزایر بحرین برآمد. در برابر چمبرلین، وزیر امور خارجه انگلستان در ۱۸ ژانویه ۱۹۲۸ دی ۱۳۰۶، طی یادداشتی ضمن رد دعاوی و انکار مستندات ایران، ادعا کرد بحرین نه از لحاظ جغرافیایی و نه نژادی هیچ پیوند و وابستگی به ایران ندارد. او با تکذیب گفته‌های حکومت ایران مبنی بر تصدیق سیادت دولت ایران بر بحرین توسط مقامات انگلیسی در گذشته، تصریح کرد دولت انگلیس در یک صد سال گذشته با شیخ بحرین به عنوان حاکمی مستقل روابط برقرار و قرارداد امضا نموده است. چمبرلین در خاتمه یادداشتش یادآور شد دولت او برای ترقی و پیشرفت جزایر بحرین آن هم به طور مسالمت‌آمیز سعی و کوشش فراوانی به خرج داده!! و سزاوار نیست با تقاضاهای غیرمشروع همسایه، رونق و صفا از این سرزمین رخت بربندد.^{۲۸} پیش از تسلیم این یادداشت به دولت ایران، نشریه انگلیسی تایمز در راستای هدفهای استعماری انگلستان، در شماره‌های ۲۹ دسامبر ۱۹۲۷ و ۵ ژانویه ۱۹۲۸، ضمن اشاره به دعاوی ایران نسبت به بحرین آن را ادعای مخصوص و غیرقابل انتظاری، توصیف کرد و برای انحراف اذهان و کوچک و ناچیز شمردن دلایل و مستندات ایران به گمانه زنی درباره علت طرح دعوا از سوی حکومت ایران پرداخت. نویسنده تایمز تشویق ایران از طرف شوروی و نیز عدم تمایل دولت انگلیس برای ایجاد یک خط تجاری هوایی در سواحل خلیج فارس را از جمله دلایلی برشمرد که به قول آن روزنامه، ایران ادعای حاکمیت بر بحرین را از قبر بیرون آورده است.^{۲۹}

وزارت امور خارجه ایران، با تأخیری طولانی در ۲ اوت ۱۹۲۸/۱۱ مرداد ۱۳۰۷ یادداشت دیگری را در پاسخ به یادداشت چمبرلین تسلیم دولت انگلستان نمود. در ابتدای این یادداشت ایران به یک اصل حقوق بین‌الملل توسل جست که بر مبنای آن: «خاکی که متعلق به یک مملکت مستقل باشد، ممکن نیست از آن مملکت قانوناً مجزا گردد، مگر آنکه حق مالکیت به واسطه یک سند رسمی مثل قرارداد به دولت دیگر واگذار شود یا الحاق آن قطعه و استقلال آن از طرف مملکتی که مالک قانونی آن است رسماً شناسایی شده باشد.» ایران که مطابق حقایق تاریخی، جزیره بحرین را بخشی از خاک خود می‌دانست بر اساس این اصل اصرار می‌ورزید هیچ‌گاه از حق حاکمیت خود صرف‌نظر نکرده یا آن را به دولت دیگری منتقل ننموده است؛ شیوخ و حاکمان آن سرزمین را نیز هیچ‌وقت مستقل نشناخته است. در ادامه یادداشت بر حاکمیت دائم و بلاانقطاع ایران بر بحرین به استثنای دوران اشغال پرتغالیها تصریح و بر عدم استقلال مشایخ عرب بحرینی حتی شیوخ عتوبی (خاندان خلیفه) و تبعیت و انقیاد آنان از حکومت مرکزی ایران با پرداخت مالیات تأکید شده بود. با این حال طغیان و استقلال‌طلبی برخی از آنها را نتیجه تحریک و تشجیع دولت خارجی دانست. همچنین در این یادداشت قرارداد منعقد بین کاپیتن بروس و شاه‌زاده حسنعلی میرزا، حاکم فارس در ۱۸۲۲م^{۳۰} و نیز اظهارات لرد کلارندون، وزیر امور خارجه انگلیس در ۱۸۶۹م به عنوان گواهی بر تأیید استیلای ایران بر بحرین از سوی مقامات انگلیسی مورد استناد قرار گرفته ایرادات چمبرلین بر این مستندات پاسخ داده شده بود. در بخش دیگری از یادداشت، دولت ایران احتجاجات دولت انگلیس در انعقاد قرارداد با شیوخ بحرین را مردود دانست و اظهار داشت: نقض یکی از اصول حقوق بین‌الملل حقی برای نقض کننده ایجاد نمی‌کند؛ چرا که از نظر ایران، چنین قراردادهایی فاقد اعتبار و ناقض اصول بین‌الملل است.^{۳۱}

دولت انگلستان در ۱۸ فوریه ۱۹۲۹/۲۹ بهمن ۱۳۰۷ در یادداشت دیگری به امضای چمبرلین، به تفصیل در مقام رد و انکار ادعاهای حکومت ایران برآمد و این بار حاکمیت ایران بر بحرین پیش از دوران اشغال پرتغالیها (۹۲۸ ق/۱۵۲۲م) را مورد تردید قرار داد و ادعا کرد ایران فقط در فاصله ۱۶۲۲ تا ۱۷۸۳م بر این جزیره آن هم نه به صورت پیوسته و چالش‌ناپذیر، حاکمیت داشته، در این دوره نتوانسته آشتی و رفاه را برای ساکنان آن جزیره فراهم آورد و حتی از آن به عنوان دوره اشغال نام برده بود. انگلستان ادعا می‌کرد پس از آن تاریخ شیوخ عتوبی مستقل بوده، حکومت ایران در چهل سال اول حاکمیت آنان، هیچ اقدامی برای اعاده سیطره خود بر مجرمین صورت نداده‌اند و اگر شیوخ مذکور گهگاهی نشانه‌هایی از تبعیت و انقیاد نسبت به حکومت ایران از خود بروز داده‌اند ناشی از ترس و

اجبار بوده است. در قسمت دیگری از یادداشت، انگلیسیها، توسل ایران به اصلی در حقوق بین‌الملل «که سرزمین متعلق به یک دولت مستقل را نمی‌توان به گونه‌ای غیرقانونی از آن جدا کرد» را انکار کردند و با تشکیک در این اصل آن را فاقد کاربرد جهانی و پذیرش بین‌المللی دانستند و تأکید کردند که کشور و سرزمینهای استقلال یافته نیازی به رضایت کشور مالکیت‌زدایی شده ندارند. همان‌طور که مردمان امریکای جنوبی برای کسب استقلال نیازی به رضایت اسپانیا (کشور مالکیت‌زدایی شده) نداشتند؛^{۳۲} حتی اگر این اصل معتبر و کاربرد بین‌المللی داشته باشد، حاکمیت و مالکیت ایران بر بحرین برای انگلستان اثبات نشده است. دولت انگلیس مجدداً تأکید کرده بود از اظهارات کارندون در ۱۸۶۹م چیزی را به نفع دعوی ایران استنباط نمی‌کند و با یادآوری حاکمیت ۱۴۰ ساله خاندان عتوبی بر بحرین، اصرار ورزید همیشه به عنوان حاکم مستقل با آنها قرارداد بسته است. جالب آنکه انگلیسیها در پایان یادداشت خود به شیوه همیشگی برای ملت و کشور ایران اشک تمساح ریختند و به دولتمردان ایران توصیه کردند منافع راستین آن کشور در حفظ مناسبات دوستانه با انگلستان و شناسایی استقلال بحرین و دست کشیدن از ادعای کهنه؟! شده کنونی است.^{۳۳} لحن و ادبیات به کار رفته در این یادداشت مبین دست کم گرفتن و هیچ انگاشتن طرف ایرانی از سوی کارگزاران دولت انگلستان است.

در مهر ۱۳۰۷ سفارت ایران در واشنگتن در اقدامی سؤال‌برانگیز از وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا خواست هر نوع اطلاعات موجود درباره بحرین را به آن سفارت‌خانه ارسال کنند. امریکاییها اعلام کردند به دلیل آنکه هیچ‌گاه منافعی در آنجا نداشته‌اند، اطلاعاتی راجع به آن جمع‌آوری نکرده‌اند.^{۳۴}

اما در دوره تبادل یادداشت میان ایران و انگلستان؛ عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه با سررابرت کلایو، وزیرمختار انگلیس در تهران به مذاکره پرداخت. مذاکرات درباره انعقاد توافق‌نامه‌ای فراگیر دور می‌زد که تمام اختلافات سیاسی، مالی، تجاری و ارضی دو کشور را مرتفع سازد. مسئله بحرین مهم‌ترین موضوع گفتگوها بود. در خلال همین مذاکرات نشانه‌هایی از نرمش و عقب‌نشینی ایران در قبال بحرین برای انگلیسیها آشکار شد. وزیر دربار رضاشاه، مذاکره مستقیم را بر ارجاع موضوع به جامعه ملل ترجیح می‌داد. بر اساس یکی از گزارشهای محرمانه کلایو به چمبرلین در ۸ ژانویه ۱۹۲۹/۱۸ دی ۱۳۰۷، تیمورتاش برای حل و فصل قضیه بحرین دو پیشنهاد ارائه داده بود: اول پذیرش رأی یک دادگاه بی‌طرف. دادگاهی که از سه قاضی (یکی به نمایندگی از ایران، دیگری به نمایندگی از شیخ بحرین و سومی یک قاضی بی‌طرف مرضی‌الطرفین) تشکیل گردد. پیشنهاد دوم که برای

بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

وزیرمختار انگلستان حیرت‌انگیز می‌نمود و برای پیشنهاد دهنده نیز مقبولیت بیشتری داشت، از این قرار بود: انگلستان حق حاکمیت ایران بر بحرین را تصدیق نماید، هم‌زمان ایران نیز حق مالکیت خود را به آن کشور بفروشد و دست خریدار را باز گذارد تا ملک خریداری شده را خود نگهدارد یا به شیخ بحرین واگذارد؛ تیمورتاش ضمانت می‌کرد مجلس شورای ملی و مطبوعات ایران از این طرح پشتیبانی کنند و تأکید می‌ورزید کلمه فروش در این راه حل به منظور حفظ حیثیت دولت ایران است تا دریافت مبلغ معینی.^{۳۵} چمبرلین در پاسخ کلایو نوشت هیچ مدرکی بهتر از این اقرار که ما می‌خواهیم ملکی را از مالک اصلی آن بخریم، حق مالکیت ایران بر بحرین را ثابت نمی‌کند. وزیر امور خارجه انگلیس به سفیرش در تهران گوشزد کرد که انگلستان هیچ سند کتبی دال بر تصدیق حاکمیت ایران بر بحرین و یا غرامت ارضی و مالی به عنوان مابه‌ازاء به دولت ایران نخواهد داد تا از ادعایش نسبت به بحرین دست بردارد. وی دولتمردان ایرانی را راهنمایی کرد برای توجیه ملت خود، اعلان نمایند جزیره با سعیدو (جزیره متعلق به ایران و غیرقابل مقایسه با بحرین) را پس گرفته است. چمبرلین حتی به کلایو دستور داد در تنظیم قرارداد با ایران از به کار بردن جمله «ایران از حق مالکیت خویش بر بحرین صرف‌نظر می‌کند» خودداری ورزد، زیرا انگلستان هیچ حقی برای ایران قابل نیست؛ از این رو باید نوشته شود «ایران از ادعای مالکیت بر بحرین دست برمی‌دارد».^{۳۶} بر همین اساس انگلستان سه پیش‌نویس درباره بحرین برای درج در پیمان‌نامه با ایران ارائه کرد: پیش‌نویس الف: «اعلی‌حضرت شاه ایران موافقت می‌کند که ادعاهایی را که پیش از این از سوی ایران درباره حاکمیت بر جزیره‌های بحرین پیش کشیده شده‌اند رها شوند.» پیش‌نویس ب: «اعلی‌حضرت شاه ایران استقلال فرمانروایان بحرین و پیمان روابط ویژه ایشان را با دولت اعلی‌حضرت (پادشاه) بریتانیا شناسایی می‌کند.» پیش‌نویس پ: «اعلی‌حضرت شاه ایران پیمان روابط ویژه موجود میان دولت اعلی‌حضرت [پادشاه] بریتانیا و فرمانروایان مستقل بحرین را شناسایی می‌کند».^{۳۷}

تیمورتاش در عقب‌نشینی دیگری، پیشنهاد داد دولتهای ایران و انگلستان هردو استقلال بحرین و حق حاکمیت شیخ حاکم را به رسمیت بشناسند و در عوض انگلستان چندین واحد شناور دریایی از قبیل شش فروند ناوچه توپدار ۲۰۰ تنی و چهار فروند ناوچه توپدار ۱۰۰ تنی برای جلوگیری از قاچاق کالا از بحرین به ایران هدیه دهد. علاوه بر آن تمامی بدهیهای دولت ایران به دولتهای انگلستان و هندوستان بخشوده گردد.^{۳۸} اگرچه وزیرمختار انگلیس در تهران نسبت به خواسته‌های وزیر دربار رضاشاه حسن‌نظر داشت؛ اما وزارت امور خارجه انگلیس اعلام کرد، پیشنهاد جدید تیمورتاش ارزش بررسی جدی ندارد و اصرار ورزید

رکن اصلی دستیابی دو دولت به توافق نامه‌ای همه جانبه، عدول بی قید و شرط دولت ایران از هرگونه ادعا بر بخشهای عرب نشین خلیج فارس است.^{۳۹} منظور آنها مجمع الجزایر بحرین و حتی جزایر دیگری مثل ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ بود. انگلیسیها مغرور و گستاخ از عقب نشینیهای پیاپی دولتمردان ایرانی، حتی با حداقل خواسته حکومت ایران، یعنی انتصاب یک کنسول ایرانی در بحرین، نیز مخالفت ورزیدند. هر چند این اقدام ایران به گونه‌ای شناسایی استقلال شیخ بحرین تلقی می‌گردید؛ اما مأموران انگلیسی که از مدتها پیش اقدامات ویژه‌ای را با هدف تضعیف موقعیت و کاهش شمار ایرانیان مقیم بحرین تدارک دیده بودند، حضور یک دیپلمات ایرانی در آن جزیره را مغایر با سیاست پیش گفته تلقی کرده دستاویزی برای تقویت جایگاه ایرانیان آن سرزمین تصور می‌نمودند، پس تقاضای ناچیز حاکمان ایران را هم نپذیرفتند.^{۴۰} سیاست‌گران حيله‌گر انگلیسی به انگیزه مرعوب و منفعل ساختن دولتمردان ایرانی وانمود می‌کردند که حکومت ایران با رهاسازی ادعاهای بی‌اساس و بی‌ارزش خود که مانع از برقراری روابط دوستانه و رضایت‌بخش با همسایگان خود و دولت انگلستان می‌شود، در راستای ظفرمندی و کام‌یابی قرار می‌گیرد.^{۴۱}

به هر روی سماجت و انعطاف‌ناپذیری انگلستان به قطع گفتگوهای دوطرفه انجامید. در خلال سالهای ۱۹۳۲ - ۱۳۱۱/م ۱۹۳۱ - ۱۳۱۰ ش مذاکرات پراکنده میان طرفین بی‌نتیجه ماند. پس از آن حکومت ایران جز اعتراضهای سست که هیچ‌گاه از مرحله حرف فراتر نرفت، اقدام دیگری برای اعاده حاکمیت خویش بر بحرین صورت نداد. در شهریور ۱۳۰۹ به سبب اقدام سندیکای انگلیسی در اخذ امتیاز اکتشاف و استخراج نفت بحرین، بار دیگر دولت ایران به دولت انگلیس اعتراض کرد^{۴۲} و نسخه‌ای از اعتراضش را به جامعه ملل فرستاد. دو سال بعد نیز چاپ تمبری با سورشازر بحرین، شکایت کتبی ایران را به دنبال داشت.^{۴۳} اما انگلیسیها نه تنها وقعی به این اعتراضها نمی‌نهادند، بلکه دیگر از پاسخ گفتن به این گونه اعتراضها هم طفره می‌رفتند.

حکومت ایران که از گفتگوهای دوجانبه طرفی نمی‌بست، اجازه داد مقاله‌هایی در موضوع بحرین در نشریه‌های ایران منتشر شود. در ماههای شهریور و مهر ۱۳۰۹ روزنامه‌های ایران و شفق سرخ با درج مقاله‌هایی درباره مسئله بحرین، استنادات و دلایل تاریخی و حقوق حاکمیت و مالکیت ایران بر مجمع‌الجزایر بحرین را برشمردند و سیاستهای انگلیس در انتزاع آن جزایر از تملک ایران را نکوهش و تقبیح نمودند. لحن روزنامه شفق سرخ به مدیریت علی دشتی تند و گزنده‌تر بود و با انتشار چندین مقاله ضدانگلیسی سیاستهای آن کشور در خلیج فارس و خاورمیانه را مورد حمله شدید قرار داد. در نتیجه اعتراض پیاپی انگلیسیها به

آن نوشته‌ها^{۴۴}، روزنامه‌های ایرانی مجبور به سکوت شدند.

انگلستان در ۱۳۱۱ش به حکومت ایران فشار آورد تا به بحرینیهای دارای گذرنامه و روادید صادره از سوی شیخ بحرین یا کنسولگری انگلستان، اجازه ورود و خروج به ایران دهد. همچنین دولت ایران را از دادن اوراق تابعیت و گذرنامه ایرانی به سکنه مقیم بحرین برحذر داشت.^{۴۵} افزون بر آن فشار و تضيیقات مأمورین انگلیسی در بحرین و شیخ دست‌نشانده آنان بر ایرانیان رو به تزايد نهاد. از ابتدای ۱۹۲۹م شیخ حمد به توصیه انگلیسیان از ورود ایرانیان فاقد گذرنامه صادره از سوی کنسولگری انگلیس به بحرین جلوگیری کرد و به دستور عوامل انگلیسی کمپانی کشتی‌رانی نیز بحرینیهایی را که گذرنامه و روادید کنسولگری انگلستان را نمی‌پذیرفتند، جا به جا نمی‌کردند.^{۴۶} کنسول انگلیس در بحرین نیز در اسفند ۱۳۱۱ تعدادی از بازرگانان ایرانی مقیم آن جزیره را به کنسولگری جلب و تهدید کرد از گردهمایی محدودشان دست بردارند.^{۴۷} در اقدامی دیگر و با هدف ایرانی‌زدایی از بحرین، مأمورین دولت انگلستان در ۱۳۱۶ش زیر عنوان شیخ بحرین قانون تابعیت و قانون استملاک اموال اتباع خارجه را تدوین و تصویب کردند. به موجب این قوانین به آن دسته از سکنه بحرین که تابعیت شیخ دست‌نشانده را نپذیرفته بودند اخطار می‌شد ظرف مدت سه ماه تمام اموال غیرمنقول خود را به فروش رسانند و در صورت استنکاف، اموال آنها ضبط و توقیف خواهد شد. هم زمان، تسهیلات و مزایای ویژه‌ای برای پذیرندگان تابعیت شیخ بحرین لحاظ شد.^{۴۸} بعدها قانون مذکور فقط نسبت به ایرانیها اعمال گشت و اتباع خارجی سایر دولتها از شمول آن مستثنا شدند. بدین ترتیب، سکنه ایرانی بحرین که حاضر به پذیرش تابعیت بیگانگان نبودند بارها عاجزانه و ملتمسانه و حتی با توسل به رضاشاه، از حکومت ایران خواستند تا مانع از تضييع حقوق سیاسی دولت ایران و پایمال گردیدن دارایی شخصی آنان در بحرین شوند.^{۴۹} اما پاسخ حکومتگران ایرانی به استمداد مکرر اتباع خود در بحرین، توصیه و سفارش به صبر، متانت و بردباری بود؛ حتی دیگر از آن یادداشتهای معترضانه سابق به انگلیس یا جامعه ملل هم خبری نبود. در حالی که املاک و دارایی مشروع و قانونی ایرانیان ساکن بحرین، توقیف یا به ثمن بخش فروخته می‌شد و خود آنان به وضع رقت‌بار و خشونت‌آمیزی حبس، تبعید یا اخراج می‌گردیدند و تنها مدرسه ایرانی نیز در خطر تعطیلی قرار گرفت.^{۵۰}

بحرین در دوره محمدرضا شاه

در بهمن ۱۳۲۰ دولت ایران تسلیم خواسته‌های سرریدر بولارد، سفیر انگلستان در تهران

شد. او خواستار لغو محدودیتهایی شده بود که پیش از این درباره مبادله تلگراف و بسته‌های پستی و نیز رفت و آمد به بحرین اعمال می‌گردید. این محدودیتها باید تا پایان جنگ جهانی دوم لغو می‌شد.^{۵۱} در اول اسفند همان سال شیخ حمد درگذشت و به صلاح‌دید دولت انگلیس، پسرش شیخ سلمان بر جای او نشست. در دهه ۱۳۲۰ش نیز دادخواستهای متعددی از سوی اتباع ایرانی در تظلم از غصب املاک خود در بحرین و ممانعت از مسافرت آنان بدانجا تسلیم مجلس شورای ملی و دولت ایران شد.^{۵۲} ولی فریادرسی نمی‌یافتند. در آن زمان و به اقتضای فضای سیاسی ایران، بعضی احزاب و شخصیت‌های سیاسی موضوع بحرین را دستاویزی برای نیل به اغراض و مطامع گروهی و شخصی خود قرار می‌دادند. عباس اسکندری، نماینده مجلس شورای ملی در دوره پانزدهم، چندین بار دولتهای وقت را به اتهام سستی و اهمال در قضیه بحرین استیضاح کرد؛^{۵۳} اما هیچ یک از این استیضاحها به برکناری دولتهای وقت نینجامید. اگرچه موقعیت سیاسی و نظامی انگلستان پس از جنگ جهانی دوم ضعیف شده بود، اما حکومت ایران از آن فرصت برای استیفای حقوق ملی ایران در خلیج فارس و از جمله بحرین بهره‌برداری نکرد. دولت محمد مصدق نیز که در نتیجه جنبش ملی شدن صنعت نفت بر سر کار آمد مسئله بحرین را به سکوت برگزار کرد و در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران هیچ اقدامی برای تسری قانون ملی شدن نفت به نفت بحرین صورت نداد. برای اعضای جبهه ملی نیز سهم‌خواهی از نهضت و دست‌یابی به کرسی وکالت و صندلی وزارت به مراتب خوشایندتر از بازگرداندن بحرین به دامان ایران بود. تنها در آن میان آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در خرداد ۱۳۳۰ با استناد بدان اصل جدایی ناپذیری بحرین از خاک ایران، خواستار ملی شدن نفت آن جزیره گردید؛^{۵۴} اما دولت دکتر مصدق از پیشنهاد او پشتیبانی نکرد.

در ۱۳۳۴ش محافل خبری و روزنامه‌های اردن، عراق و بیت‌المقدس از روابط بازرگانی آشکار اسرائیل و بحرین پرده برداشتند. البته این مناسبات رو به تزايد بدون اطلاع و پشتیبانی دولت انگلستان نبود و در حالی که کشورهای عرب، اسرائیل را تحریم اقتصادی کرده بودند، قریب ۲۵۰ بازرگان یهودی تجارت شیخ بحرین را عهده‌دار شده، سیل کالاهای اسرائیلی از طریق آن جزیره روانه کشورهای عربی می‌شد.^{۵۵} مخالفت دولتهای عرب و فشار محافل ضداسرائیلی، کشورهای اسلامی، شیخ بحرین را واداشت تا روابط بازرگانی با تل‌آویو را قطع نماید.^{۵۶}

در فاصله سالهای ۱۳۳۵- ۱۳۳۲ش/ ۱۹۵۶- ۱۹۵۴م موج مخالفت عمومی با سلطه خارجی و خفقان داخلی بحرین را فراگرفت. مخالفان به رهبری کمیته اتحاد ملی، خواستار

بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

افزایش سطح آموزش و بهداشت، تأمین اجتماعی بیشتر، استقرار نهادهای دموکراتیک، مشارکت مردم در اداره امور و کاهش وابستگی به انگلستان بودند. اوج مخالفت عمومی در تظاهرات گسترده علیه مسافرت سلوین لوید، وزیر امور خارجه انگلیس به بحرین در اسفند ۱۳۳۴ بروز یافت؛ تظاهرکنندگان خواستار اخراج چارلز بلگریو مشاور انگلیسی شیخ بحرین شدند. این تظاهرات با کشته شدن تعدادی از معترضان و تبعید رهبران جنبش به دستور بلگریو، سرکوب شد. اما چندی بعد مشاور انگلیسی شیخ نیز ناچار کناره گرفت.^{۵۷} با این حال حکومت ایران که هنوز از ادعای مالکیت و حاکمیت بر بحرین دست برنداشته بود و در برابر رویدادهای یادشده کاملاً سکوت اختیار کرد. در آبان ۱۳۳۶ با تصویب مجلس شورای ملی، بحرین استان چهاردهم ایران شد.^{۵۸} همان سال شایعاتی درباره پیوستن شیخ بحرین به فدراسیون عراق و اردن و سپس تأسیس اتحادیه‌ای با شرکت عربستان سعودی، کویت و بحرین در محافل خبری خارجی مطرح شد.^{۵۹} منوچهر اقبال نخست‌وزیر در پاسخ یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی در خصوص شایعات مذکور گفت: «ما روابط سیاسی خود را با هر دولتی که سعی می‌کند پیمانی با بحرین ببندد تا ابد قطع خواهیم نمود. چه این‌گونه اقدامات را روشی خصمانه نسبت به خود شناخته و تجاوزی علیه حق حاکمیت خویش می‌دانیم و تا آخرین قطره خون خود با آن مبارزه خواهیم کرد.»^{۶۰} به نظر نمی‌رسد کسی در داخل و خارج از ایران سخنان نخست‌وزیر را جدی گرفته بود. همان سال دولت عربستان سعودی با حمایت امریکا و انگلستان موافقت‌نامه‌ای را برای اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفت خلیج فارس با حاکم بحرین امضا کرد. این بار نوبت علیقلی اردلان وزیر امور خارجه وقت بود تا رجز بخواند و موافقت‌نامه پیش گفته را به منزله تجاوز به حقوق ایران و غیر معتبر بداند.^{۶۱} شیخ بحرین نه تنها به تهدیدات حکومت ایران وقعی ننهاد، بلکه جسارت ورزیده و دستور داد ایرانیان فاقد پروانه اقامت از آن جزیره اخراج گردند.^{۶۲} مناسبات ایران با سعودیها نیز به سردی گرایید اما هیچ‌گاه قطع نشد. مصوبه مجلس شورای ملی و گفته‌های به ظاهر آتشین نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه ایران درباره بحرین، نه تنها دردی را دوا نکرد بلکه دستمایه تمسخر و تحقیر حکومت و مقامات دولتی از سوی محافل سیاسی بین‌المللی و داخلی گردید. در مرداد ۱۳۴۰ سفیر شوروی در تهران، در سخنانی تحقیرآمیز خطاب به وزیر امور خارجه ایران می‌گوید: «مگر شما نمی‌گویید بحرین متعلق به ایران است. مگر بحرین را یکی از استانهای کشور خود نمی‌دانید، مگر برای بحرین در پارلمان نماینده در نظر نگرفته‌اید. با این ترتیب ارتش انگلستان^{۶۳} در خاک کشور شما چه می‌کند...»^{۶۴} در داخل نیز مردم، دولتمردان را به سبب توپ و تشرهای خشک و خالی درباره بحرین به استهزا گرفتند.^{۶۵} با این حال در زمستان ۱۳۴۰

جاه‌طلبی چون تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک، در صدد برآمد از نمد بحرین برای خویش کلاهی تدارک ببیند. روزنامه‌های هواخواه او مانند آژنگ، تهران مصور و آسیا این گونه تبلیغ می‌کردند که اگر او نخست‌وزیر گردد، به بحرین لشکر خواهد کشید و آن سرزمین را به ایران الحاق خواهد کرد.^{۶۶}

در ۱۳۴۱ش بحرین به پایگاه اصلی نیروی دریایی و زمینی انگلستان در خلیج فارس مبدل گشت. اواخر دهه ۱۹۶۰م، هنگامی که دولت انگلیس تصمیم گرفت از خلیج فارس خارج شود، طرح تشکیل اتحادیه‌ای متشکل از قطر، بحرین و هفت امیرنشین سواحل خلیج فارس (امارات متحده عربی) را ارائه کرد که ایران با حضور بحرین در این اتحادیه مخالفت ورزید.

در فروردین ۱۳۴۷/آوریل ۱۹۶۸ شاه سفر خود به عربستان سعودی را در اعتراض به استقبال پادشاه عربستان از شیخ بحرین به مثابه رئیس یک کشور، لغو کرد.^{۶۷} اما سردی روابط دولتهای ایران و عربستان سعودی زیاد طولانی نشد. همان سال دو طرف مذاکراتشان را به منظور حل اختلافات دیرینه در موضوع فلات قاره در خلیج فارس آغاز نمودند. این گفتگوها در ۲۴ اکتبر ۱۹۶۸/۲ آبان ۱۳۴۷ به نتیجه رسید و موافقت‌نامه‌ای متضمن پایان اختلافات، امضا گردید. چند روز پس از حصول توافق، شاه به طور رسمی از عربستان سعودی دیدن کرد.^{۶۸}

در ۴ ژانویه ۱۹۶۹/۱۴ دی ۱۳۴۷ شاه در اظهارنظری غیره منتظره در دهلی نو گفت اگر مردم بحرین تمایلی برای پیوستن به ایران نداشته باشند، دولت ایران درباره ادعای ارضی خود نسبت به آن سرزمین پافشاری نخواهد کرد و خواست ساکنان آنجا را مشروط بر آنکه مورد شناسایی بین‌المللی قرار گیرد، می‌پذیرد. وقتی از او پرسیده شد آیا برگزاری همه‌پرسی مدنظر اوست، پاسخ داد نمی‌خواهد در این مرحله وارد جزییات قضیه گردد.^{۶۹} در منازعه طولانی ایران و انگلستان بر سر مالکیت و حاکمیت مجمع‌الجزایر بحرین، این اولین بار بود که بالاترین مقام رسمی ایران با صراحت اعلام می‌کرد که ایران از حقوق خود نسبت به بحرین چشم‌پوشی می‌کند. اما نکته مهم اعلان انصراف ناگهانی و سریع حکومت ایران از دعاوی تاریخی خود نسبت به بحرین، آن هم در آستانه خروج نیروهای انگلیسی از منطقه خلیج فارس است. امیر خسرو افشار، قائم‌مقام وقت وزارت امور خارجه، که مسئول مذاکره با دولت انگلستان و طرف بحرین، احتمال داد که شاه بنا به توصیه‌های رئیس اینتلیجنت سرویس انگلیس در تهران، این‌گونه سریع تسلیم گشت و تغییر موضع داد.^{۷۰} محمدرضا پهلوی در ۲۴ دی ۱۳۴۸ در جمع کارکنان وزارت امور خارجه به توجیه تصمیم خویش

بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

درباره بحرین پرداخت. او در آن جلسه با تأکید بر تسلط ۱۵۰ ساله انگلستان بر بحرین گفت انگلیس این جزیره را به ایران پس نخواهد داد و من نمی‌توانم چون دون‌کیشوت^{۷۱} رفتار کنم. او سپس ادامه داد برای ایفای نقش قدرت برتر و ایجاد ثبات و امنیت در خلیج فارس ناچار است از ادعای خود بر بحرین دست بردارد.^{۷۲} شاه به دنبال اظهاراتش در دهلی‌نو نسبت به بحرین، همواره بر پیشینه ۱۵۰ ساله تسلط انگلستان بر آن جزیره و عدم اعمال قدرت و نفوذ ایران در آن سرزمین تأکید می‌ورزید. هدفش از تکرار این موضوع آن بود تا گناه جدایی بحرین از پیکره ایران را به گردن حکومت قاجار اندازد. دیگر مسئولان رژیم نیز به تأسی از شاه عین همین مطلب را تکرار می‌کردند.

استدلالهای محمدرضا شاه برای موافقت با استقلال بحرین چنین بود: «اکثریت ساکنان آن جزیره عرب هستند و به زبان عربی سخن می‌گویند. به لحاظ اقتصادی مجمع‌الجزایر بحرین دیگر اهمیت ندارند؛ زیرا نفت آنجا تمام شده و صید مروارید نیز صرفه اقتصادی ندارد. از نظر اهمیت استراتژیکی و سوق‌الجیشی با وجود تسلط ایران بر تنگه هرمز، آن جزایر ارزشی ندارند. از جهت امنیتی هم حفظ آن سرزمین پرهزینه و مستلزم استقرار یکی دو لشکر در آنجاست و صراحتاً می‌گوید: «من اهل این نیستم که به زور حضور لشکر یک جایی را ضمیمه خاک خودم بکنم»^{۷۳} از خاطرات امیر اسدالله علم چنین برمی‌آید که بخشی از توجیهات شاه، حاصل القاهای وزیر دربار و محرم اسرارش باشد. علم می‌گوید: «[به شاه] عرض کردم اینکه بگوییم بحرین بنابر حقوق قانونی از آن ماست، ما را به جایی نمی‌رساند. اگر آن را با زور بگیریم همیشه بازی بر دشمن خواهد بود و موردی برای اختلاف دائمی با عربها می‌شود. از آن گذشته بسیار هم گران خواهد بود. زیرا منابع نفتی بحرین در حال خشک شدن است»^{۷۴}.

رژیم برای آماده‌سازی افکار عمومی به روزنامه‌نگارانی همچون عباس مسعودی مدیر اطلاعات، مصطفی مصباح‌زاده مدیر کیهان، داریوش همایون ناشر آیندگان، عباس شاهنده مدیر فرمان، کاظم مسعودی ناشر آژنگ و محمدحسین فری‌پور مدیر صدای مردم، مأموریت داد تا در مقاله‌هایی به کم‌اهمیت جلوه دادن بحرین از نظر استراتژیکی و اقتصادی با تأکید بر پایان یافتن منابع نفت آنجا بپردازند.^{۷۵} محور تبلیغی دیگر حکومت شاه، القای این مطلب بود که ایران هیچ چاره‌ای از پذیرش خواست سازمان ملل متحد ندارد.

با آغاز مذاکرات بین ایران و انگلستان و نیز مذاکرات میان نمایندگان دولت ایران و نمایندگان شیخ بحرین، برای اولین بار حکومت ایران پذیرفت که با فرستادگان شیخ بحرین به عنوان حاکم مستقل آن جزیره وارد گفتگو گردد. عمده مطالب مذاکرات ایران و انگلستان درباره سرنوشت جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک متمرکز شد. رژیم ایران انتظار

داشت در این فرصت در برابر صرف‌نظر کردن از بحرین، حاکمیت خود بر جزایر یادشده را تثبیت کند. گفتگوها با فرستادگان شیخ نیز بر محور نحوه اجرای همه‌پرسی در مورد الحاق بحرین به ایران یا کسب استقلال دور می‌زد.

در ۹ مارس ۱۸/۱۹۷۰ اسفند ۱۳۴۸ در حالی که هنوز توافقی درباره جزایر سه‌گانه خلیج فارس حاصل نشده بود، دولت ایران از اوتانت، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد خواست تا کوششهای خود را در امر تشخیص خواسته‌های واقعی مردم بحرین برای پیوستن به ایران یا جدایی از آن به کار گیرد. چند روز بعد دولت انگلیس نیز موافقت خود را با پیشنهاد ایران به اطلاع دبیرکل سازمان ملل متحد رساند.

برای شاه و سایر دولتمردان ایران، اجرای همه‌پرسی فقط دستاویزی مناسب برای سرپوش نهادن بر ننگ و بدنامی از دست دادن بحرین تلقی می‌شد و نه چیزی بیشتر. و در اصل حرب‌های برای توجیه افکار عمومی در سطح داخلی و بین‌المللی بود. با این حال نتیجه این همه‌پرسی از قبل بر همگان روشن بود. زیرا در طول ۱۵۰ سال سلطه انگلستان و شیوخ دست‌نشانده آن بر بحرین، ترکیب جمعیتی آن جزیره آشکارا به نفع اعراب عتوبی و وهابی و به ضرر ایرانیان تغییر یافت. از طرف دیگر تشریفات و ضوابط ظاهری همه‌پرسی نیز اصلاً رعایت نگردید. ویتوریا وینسپر گویی سی یاردی^{۷۶} نماینده دبیرکل سازمان ملل متحد در رأس هیئتی پنج نفره از ۲۹ مارس تا ۱۸ آوریل ۱۹۷۰/۹ تا ۲۹ فروردین ۱۳۴۹ از جمعیتها، باشگاهها و تعدادی از اشخاص مقیم بحرین نظرخواهی کرد^{۷۷} و گزارش خود را تقدیم دبیرکل نمود. این گزارش تأکید داشت جمعیت ایرانی بسیار ناچیزی که از سطح فرهنگ بالاتری برخوردارند، خواهان پیوستن به ایران هستند، اما قاطبه قریب به اتفاق سکنه بحرین جویای تشکیل دولتی کاملاً مستقل و عربی در آن جزیره می‌باشند.^{۷۸} در ۳۰ آوریل ۱۱/۱۹۷۰ اردیبهشت ۱۳۴۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد بر گزارش دبیرکل صحنه نهاد. نماینده ایران در سازمان ملل متحد بلافاصله پشتیبانی ایران را از گزارش اعلام کرد تا بر موجودیت کشور و دولت بحرین مهر تأیید زده باشد. علم نیز می‌گوید گوینده خبر رادیوی ایران چنان با افتخار و غرور آن خبر را خواند که گویی هم‌اکنون بحرین را فتح کرده‌ایم.^{۷۹} رژیم از واکنش عمومی در قبال پذیرش جدایی بحرین از ایران بسیار نگران بود. در یکی از همان روزها بر اثر پیروزی تیم فوتبال ایران بر تیم فوتبال اسرائیل شادی و سرور سراسر شهر تهران را فراگرفت. این در حالی بود که حکومت بیم آن داشت تا جشن شادمانی به تظاهراتی عظیم درباره جدایی بحرین بینجامد. به گفته علم: «شاه شانس آورد که کسی از فرصت استفاده نکرد تا در مورد بحرین تظاهرات کند».^{۸۰}

بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ دولت در گزارشی به مجلس شورای ملی، گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد درباره بحرین را تأیید کرد و از نمایندگان خواست آن را تصویب نمایند. به رغم مخالفت نمایندگان حزب پان ایرانیست در مجلس با گزارش دولت و چگونگی اجرای همه‌پرسی در بحرین، گزارش با ۱۸۷ رأی موافق و چهار رأی مخالف از تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی گذشت. سناتورها نیز جملگی و بدون هیچ‌گونه اعتراضی گزارش دولت را در سنا تصویب کردند.^{۸۱}

احزاب و جمعیت‌های سیاسی آشکارا یا مخفیانه از طریق انتشار اعلامیه و شب‌نامه‌ها^{۸۲} مخالفت خود را با پذیرش استقلال و جدایی بحرین توسط رژیم ابراز داشتند و آن را خیانتی جبران‌ناپذیر و نابخشودنی به کشور برشمردند و اشخاصی نظیر داریوش فروهر در نتیجه این مخالفت به زندان افتادند.

در خرداد ۱۳۴۹ هیئت حسن نیت ایران به ریاست معاون سیاسی وزارت امور خارجه به منامه رفت و با شیخ عیسی حاکم بحرین و تعدادی از مقام‌های آن جزیره دیدار و گفتگو کرد. چندی بعد شیخ عیسی در رأس هیئتی به تهران آمد و با شاه ملاقات کرد. متعاقب آن اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه راهی بحرین شد و مقدمات برقراری روابط سیاسی میان دو کشور را فراهم آورد. بدین‌گونه پس از یک قرن و نیم مجادله، موجودیت بحرین به عنوان یک واحد سیاسی مستقل شناسایی گردیده و رسمیت یافت. عکس‌العمل نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه وقت ایران در خصوص حل و فصل ماجرای بحرین شنیدنی و جالب توجه است. امیرعباس هویدا در جلسه خصوصی و محرمانه کنگره حزب ایران نوین به تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۰ در پاسخ به پرسشی درباره بحرین گفت: «صحیح است ما قدرت داشتیم و نیروی دریایی و هوایی ما قوی بود، ولی ما طالب صلح هستیم و ساده‌تر بگوییم بحرین دختر ما است، دختر بزرگ می‌شود به خانه شوهر می‌رود، ولی به هر حال دختر ما است، نور چشم ما است و فعلاً به خانه شوهر است. ضمناً دیدیم در ۱۵۰ سال گذشته که دیگران در آن دخالت داشته‌اند وضعی به وجود آورده‌اند و چون ما قصد نداشتیم به آنها بگوییم بروید، کار را به آن صورت که گفتیم حل کردیم. باید بگوییم که کشورهای دیگر قدرت دخالت در کشور ما را ندارند، ما رهبری خردمند داریم!»^{۸۳} گفته‌های اردشیر زاهدی نیز در همین زمینه قابل تأمل‌تر از سخنان رئیس اوست. وزیر امور خارجه در مصاحبه با خبرنگار مجله لایف در ۱۱ بهمن ۱۳۴۹ می‌گوید: «بحرین در حدود ۱۵۰ سال از ما دور بود و چون انگلیسی‌ها گفتند از منطقه می‌روند و برای اینکه خطری ایجاد نشود گفتیم هر چه نظر اکثریت اهالی است و هرچه آنها تصمیم گرفتند برای ما هم قابل قبول است. مسئله به سازمان ملل مراجعه شد و ما نظر اکثریت را قبول کردیم. حل مسئله

بحرین بی‌نظیر بود و هیچ کشوری در هیچ نقطه عالم حاضر نیست یک اینچ صرف‌نظر کند. آنچه در مورد بحرین انجام دادیم صحیح بود و امروز بحرین به ما نزدیک است.^{۸۴}

پانوشتها:

- * دانشجوی دکترای تاریخ دانشگاه شهید بهشتی.
- ۱- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، بحرین، ص ۴۰۱؛ اسعدی، مرتضی، جهان اسلام، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ش، ص ۳۶۴.
 - ۲- جهان اسلام، ج ۱، ص ۳۶۴.
 - ۳- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۵، به کوشش مینا ظهیرنژاد ارشادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵ش، ص ۵.
 - ۴- همان.
 - ۵- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۰۳.
 - ۶- فال، دمی از توابع بندر گناوه در استان بوشهر.
 - ۷- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۰۸.
 - ۸- اعراب عتوبی ابتدا در صحرای نجد سکونت داشتند. به سبب قحط‌سالی به کویت کوچیدند و در ۱۱۸۰ق از آنجا به زیاره (قطر) مهاجرت کردند.
 - ۹- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۱۰.
 - ۱۰- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۵، صص ۸۹ - ۸۸ (سند شم ۲۱).
 - ۱۱- همان، صص ۱۱ - ۹.
 - ۱۲- Colonel Lewis Pelly.
 - ۱۳- Lord Glarendon.
 - ۱۴- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۱، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۸ش، صص ۱۲۰ - ۱۱۹ (سند شم ۳۹).
 - ۱۵- همان، ج ۵، ص ۳۵۷ (سند شم ۹۸).
 - ۱۶- همان، ج ۱، ص ۱۵۱ (سند شم ۴۸).
 - ۱۷- همان، ج ۱، ص ۸۹ (سند شم ۴).
 - ۱۸- همان، ج ۱، ص ۲۶ (سند شم ۱۳)، و ص ۳۶ (سند شم ۱۶).
 - ۱۹- همان، ج ۱، ص ۴۳ (سند شم ۱۸).
 - ۲۰- استاد روحانیت و مجلس (شم ۲)، به کوشش منصوره تدین‌پور، زیرنظر غلامرضا فدایی عراقی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۵ش، صص ۲۱۴ - ۲۱۳.
 - ۲۱- زرگر، علی‌اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین - معین، ۱۳۷۲ش، ص ۲۴۷.
 - ۲۲- همان، ص ۲۴۸.
 - ۲۳- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۱، ص ۶۵ (سند شم ۲۴)، ص ۵۸ (سند شم ۲۱).
 - ۲۴- همان، ج ۱، ص ۷۳ (سند شم ۲۶).
 - ۲۵- Charles belgrave.
 - ۲۶- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۱، ص ۸۷ (سند شم ۳۲).

بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

- ۲۷- همان، ج ۱، صص ۷۸ - ۷۷ (سند شم ۲۸).
- ۲۸- همان، ج ۱، صص ۱۰۹ - ۱۰۸ (سند شم ۳۷).
- ۲۹- همان، ج ۱، صص ۸۸ - ۸۷ (سند شم ۳۲).
- ۳۰- در ۱۲ ذی حجه ۱۳۳۷/۳۰ اوت ۱۸۲۲ قراردادی میان سرویلیام بروس مأمور سیاسی و مخصوص دولت انگلیس و حاکم فارس منعقد گردید که در ماده دوم آن به صراحت بحرین جزو لایتنجری ایران شناخته شده بود. هم دولت انگلستان و هم شاه قاجار به سبب آنکه این قرارداد بدون اجازه آنها بسته شده از تأیید آن خودداری ورزیدند. انگلیسیها لغو قرارداد را مستند حقانیت ادعای خود تلقی می کردند؛ در حالی که از نظر دولت ایران آنچه اهمیت داشت اذعان و تصدیق نماینده دولت انگلستان به استیلای ایران بر بحرین بود و این مسئله را که بروس بدون اجازه دولت مبتوع خویش اقدام به عقد قرارداد کرده و به همین دلیل آن قرارداد ملغی گردید نافی اذعان و اعتراف نماینده انگلستان به حق حاکمیت دولت ایران بر بحرین، تلقی نمی کرد.
- ۳۱- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۱، صص ۱۲۲ - ۱۱۷ (سند شم ۳۹).
- ۳۲- شگفت آنکه دولت انگلیس که هنوز کشورها و سرزمینهای وسیعی در اقصی نقاط عالم از جمله هندوستان را در سیطره استعماری خود داشت و جنبشهای ضداستعماری و استقلال طلبانه را با خشونت سرکوب می کرد، به منظور تضییع حقوق تاریخی ایران در بحرین، خود را مدافع جنبشهای استقلال طلبانه مردم امریکای جنوبی نشان می داد و با قلب حقایق تاریخی، حاکمیت ایران را به سلطه استعماری اسپانیا بر کشورهای امریکای جنوبی تشبیه می نمود.
- ۳۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، نامه سرآستین چمبرلین به هوهانس خان مساعد، ۱۸ فوریه ۱۹۲۹ (سند شم ۵).
- ۳۴- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۱، ص ۱۳۶ (سند شم ۴۳).
- ۳۵- صعود و سقوط تیمورتاش، (به حکایت اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس)، با مقدمه، تعلیقات، توضیحات و حواشی از جواد شیخ الاسلامی، تهران، توس، ۱۳۷۸ش، ص ۱۰۷ (سند شم ۱۰).
- ۳۶- همان، صص ۱۲۳ - ۱۲۲ (سند شم ۱۶).
- ۳۷- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پیش نویس گزینه های یک ماده در یک پیمان نامه با ایران درباره بحرین، بی تا (سند شم ۲۱).
- ۳۸- تاریخ روابط ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ص ۲۵۴.
- ۳۹- همان.
- ۴۰- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، نامه نماینده مقیم در خلیج فارس به نماینده سیاسی در بحرین، ۱۴ مارس ۱۹۲۹ (سند شم ۱۴)؛ همان، نامه نماینده سیاسی بحرین سرهنگ سی. سی. ج. بارت به دستیار نماینده سیاسی در خلیج فارس، ۷ آوریل ۱۹۲۹ (سند شم ۱۶).
- ۴۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، نامه وزارت خارجه بریتانیا به تهران، ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۹ (سند شم ۲۴).
- ۴۲- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۱، ص ۱۷۶ (سند شم ۵۶).
- ۴۳- همان، ج ۱، ص ۲۰۵ (سند شم ۶۳).
- ۴۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، نامه سرآر. کلایو به ای. هندرسون، ۲۸ اکتبر ۱۹۳۰ (سند شم ۱۶۳).
- ۴۵- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۱، صص ۱۸۸ - ۱۸۷ (سند شم ۵۹) و صص ۱۹۳ - ۱۹۱ (سند شم ۶۰).
- ۴۶- همان، ج ۱، ص ۱۴۲ (سند شم ۴۶).
- ۴۷- همان، ج ۱، ص ۲۱۸ (سند شم ۶۷).
- ۴۸- ن. ک: اسناد ضمیمه، سند شم ۱ و ۲.
- ۴۹- ن. ک: اسناد ضمیمه، سند شم ۳، ۴ و ۵.

- ۵۰- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۱، ص ۲۳۱ (سند شم ۷۱)؛ ن.ک: اسناد ضمیمه، سند شم ۶، ۷ و ۸.
- ۵۱- همان، ج ۱، صص ۲۵۷ - ۲۵۶ (سند شم ۸۰).
- ۵۲- همان، ج ۳، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳ش، صص ۳۹ - ۳۸ (سند شم ۴)، صص ۴۴ - ۴۳ (سند شم ۵) و ص ۷۶ (شم ۱۵).
- ۵۳- ن.ک: نفت و بحرین یا عباس اسکندری در خدمت مجلس پانزدهم، تألیف و نگارش کمیسیون نشر وقایع سیاسی، ناشر حسن اقبالی، ۱۳۳۱ش؛ گزارشهای محرمانه شهربانی (۱۳۲۶ - ۱۳۲۴ش)، ج ۱، به کوشش مجید تفرشی، محمود طاهر احمدی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱ش، ص ۴۹۹.
- ۵۴- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۳، ص ۸۳ (سند شم ۱۷).
- ۵۵- همان، ج ۳، ص ۹۷ (سند شم ۲۲)، ص ۱۰۰ (سند شم ۲۳) و ص ۱۰۳ (سند شم ۲۴).
- ۵۶- همان، ج ۳، ص ۱۱۰ (سند شم ۲۶).
- ۵۷- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۳، صص ۱۶۶ - ۱۱۲ (سند شم ۲۷ تا ۴۲)؛ جهان اسلام، ج ۱، صص ۳۶۷ - ۳۶۶؛ فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۸ش، ص ۲۱۰.
- ۵۸- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۱۱.
- ۵۹- گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۳، ص ۱۷۴ (سند شم ۴۵)، ص ۱۸۰ (سند شم ۴۷)، ص ۱۸۴ (سند شم ۴۷).
- ۶۰- همان، ج ۳، ص ۱۸۰ (سند شم ۴۷).
- ۶۱- همان، ج ۳، ص ۱۹۵ (سند شم ۵۴).
- ۶۲- همان، ج ۳، ص ۱۸۲ (سند شم ۴۸).
- ۶۳- اشاره به استقرار نظامیان انگلیسی در مجمع‌الجزایر بحرین.
- ۶۴- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، کتاب سوم، عنکبوت سرخ، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ش، ص ۳۲۱.
- ۶۵- همان، ص ۳۲۲.
- ۶۶- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ش، صص ۴۹ - ۴۷.
- ۶۷- زندفر، فریدون، ایران و جهانی پرتلاطم، خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه ۱۳۵۹ - ۱۳۲۶، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹ش، ص ۶۳.
- ۶۸- همان، ص ۶۵.
- ۶۹- همان‌جا.
- ۷۰- خاطرات امیر خسرو افشار، تدوین دانشگاه هاروارد، بخش سوم، صص ۱۷ - ۱۶.
- ۷۱- اشاره به شوالیه پیر داستان سروانتس که خیال‌پردازانه می‌کوشید تا قهرمان‌پروری کند.
- ۷۲- ایران و جهانی پرتلاطم...، ص ۶۹.
- ۷۳- خاطرات امیر خسرو افشار، صص ۱۹ - ۱۸.
- ۷۴- علم، اسدالله، گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)، ج ۱، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱ش، ص ۲۰۱.
- ۷۵- رزمجو، علی‌اکبر، حزب پان‌ایرانیست، تهران، سازمان اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۶.
- 76- Vitoria Winspeare Guicciardi.
- ۷۷- علم، اسدالله، یادداشت‌های علم، ج ۲، ویرایش از علینقی عالیخانی، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۷۷ش، ص ۴۹.
- ۷۸- ایران و جهانی پرتلاطم...، ص ۷۴.
- ۷۹- گفتگوهای من با شاه...، ج ۱، ص ۲۳۷.
- ۸۰- همان، ج ۱، صص ۲۲۶ - ۲۲۵.
- ۸۱- ایران و جهانی پرتلاطم...، ص ۷۶.
- ۸۲- ن.ک: اسناد ضمیمه، سند شم ۹.

بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟

۸۳- حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، ج ۴، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۴ش،
صص ۹۷ - ۹۶.

۸۴- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آرشیو.



اداره



وزارت داخله

دویمینت نامه حکومت ناریش شماره ۳۴ مورخه ۱۹/۱۲/۱۳۰۲ وزارت که اصل آن بشماره ثبت شد

۱۰۲

وزارت داخله مطابقت یافته رسید بهر قس در کین می آگهی به قیام غریب ابرار بدست شد، مشتمل بر این جنس بر یکدیگر رعایا
ولی خارجه در کین آتت و در امور اداری غیر معمولی بشه در حرکتیکه اولی قیام آنها ثبت بهر اول غیر معمولی انجام خارجه متوجه
موضع نموده و در صورت ثبت بهر رعایا آنها سعادتمند خواهد شد بهر ایام اولی قیام و معروف خوش برین و بهر یکدیگر بهر کین را
قرال کند و چنانکه بهر یک از این قیامت را قبال نه نماند شک آنها را بهر خودت دبی از دفع مزینه کسر منقطع بقیه قیامت را
بایک تدبیر نماند و بطوریکه در قیامت قیامت تسلیم صورت اداری رعایا خارجه بهر نماند بهر قیام قیام بهر نماند
اینها کین در قیامت نماند بهر نماند کین آن قیامت از دفع آنها استفاده کنند و نیز نماند که در قیامت نماند
نماند کین قیامت اداری غیر معمولی بهر نماند و قیامت کین در قیامت نماند بهر نماند بهر نماند
نماند کین قیامت نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند
بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند

بنامه اب حرم نماند در صورت سر فرار خود از دواخته کمر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند
نماند کین در قیامت نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند
نماند کین در قیامت نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند
نماند کین در قیامت نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند بهر نماند



وزارت امور خارجه

ریاست وزراء

اداره - سرمد سیاسی
شماره - ۱۱۵۷ / ۱۳۸۹
تاریخ - ۹ / ۱۰ / ۱۳۰۴
نسخه - ۱

بطوریکه از د و فقره عرض حال نجارستانه عباس گازرینی برادران که بنسبمه مرقومه ۱۶ / ۴ / ۱۲ شماره ۴۱۶ ارسال فرموده اند معلوم میگردد انگلیسها در این اواخر در مقابل اعتراضات دولت شاهنشاهی و تصرفاتی که دولت انگلیس من غیرحق در جزایر بحرین نمود، و بمناسبت مقام تحکیم موقعیت خود در جزایر بحرین برآمده و دست باقدا ماتی میزند که با لنتیجه هم حق حاکمیت خود را در آنجا تثبیت و هم موقعیت دولت شاهنشاهی را حتی الامکان منززل سازد اینست که چندی قبل ورود اتباع ایران را به بحرین بدون ویزای قونسولگریهای انگلیس منع نموده و اخیراً هم بند بین قانون تابعیت و قانون استتلاک اتباع خارجه اقدام نموده اند از نظام قانون تابعیت که بموجب آن بطور انگلیس در بحرین حق مد اخلاقی داده شده است کاملاً معلوم میشود که این قانون را انگلیسها تهیه نموده و بنام شیخ بحرین منتشر کرده اند در قانون استتلاک اتباع خارجه نیز تقریباً همان مقرراتی را که دولت شاهنشاهی ایران نسبت با استتلاک اتباع خارجه ایجاد کرده است اتخاذ نموده و برای اتباع خارجه حق تملك همان مقدار از اموال غیر منقول را قائل شده اند که در نظامات جاریه ایران برای آنها داده شده است بنا بر مراتب معروضه نامه اعتراض آمیزی بسفارت انگلیس نوشته شد و اعلام گردید که این فیصله اقدامات که برخلاف حق حاکمیت ایران است و قطعاً با اطلاع دولت انگلستان بعمل آمده به هیچ وجه نمیتواند بحقوق حقه دولت شاهنشاهی خللی وارد آورده و یاد اهل محسوب کرد که بحرین دولت مستقل بوده و باید دولت انگلیس در آنجا دارای حقوقی خاصه میباشد.

رو نوشت نامه مزبور که ترجمه آن بجامعه ملل نیز ارسال خواهد شد لافانقدیم میگردد به آقایان گازرینی برادران هم نوشته شد که دولت شاهنشاهی بحرین را ملک خود میدانند و در این باب اقداماتی بعمل آورده و خواهد آورد که به تثبیت حق حاکمیت خود در آنجا موفق گردد و اگر چه لاتا در آنجا تصبیقاتی نسبت با اتباع ایران میشود ایرانیان بحرین که بیسند و دستی



وزارت امور خارجه

(۲)

معروف میباشد. نباید از این پیش آمده های ناگوار موفقی دلسرد شده و تصویب نمایند
که دولت شاهنشاهی درصد حمایت آنها و حفظ حقوق اتباع خود نمیداند -

فرا مورخه

مهر



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

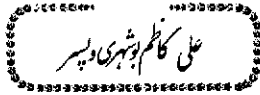
۱۳۴۵/۹

نوع ۸

عنوان نگار "بشیری"
Telegraphic Address:-
"BUSHIRI"
BAHREIN.

CODES USED:-
BENTLEY'S.

BANKERS:-
THE EASTERN BANK LTD.



فایده مند در کار
۱۳۰۱/۱۲/۱۱

ALI KAZEM BUSHIRI & SON.

Bahrein, 1933
(Persian Gulf.)

بجایگاه اطلاع ۱۶/۱۲/۳۳

بیتگاه مقدس باقرت مجاورت روضات باقرت است ابراهیم اردو خاندان ۱۳۰۱ راز

لحظه سر میسر

ندایت انیم در تعجب عرض عید که شگفتا در تاج دار عرض داشته بوم مجدداً خاطر ملوکانه فرام و اعطاف
مراحم با بوی جان عارضی است و عارضاً میم که بیشتر باعث تصدیق نشود باشم - شگفتا در این هفته از طرف حکمران بهار
فرستاده شد که برای منم توهم است که شفا برانیم غیر مستقیم به ندویان است بهت از شفا برانیم ملوکانه است که کراز
طرف ذات ملوکانه است و از طرف ذات امیر بخشی و توهم به برادر غم جویند اگر چه نهاده شد که ذات ملوکانه
در حد و دهنه و از رعا عاقل و بخت غافل نیست و بی عاقل نیست و بی چاره فدایان در ضعیفه و فکرت بریم
و هر روز به نوبت سرافرازی و هر روز از انجا که هر روز در این مصدق اوقات ملوکانه توهم و فدایان را روز
این بسیار است به نوبت جانم که ندوم در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
بیت خلدی نکرده که بی قطع مصدق اوقات مقدس با بوی جانم شد و ندویان را بطور مستقیم ان طریقه که مقدس
ندویان است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
بیتا خواهم بود و با کمال تابعت حکومت به نوبت در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
صفت کار را از این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
و بخت و چنده ابرار و ابرایان است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
با ابرار و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
فصلی داریم که در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
صدر فردی است که در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
برای عید یک جزء دفاع موقت نیستی نه بهم ملوکانه که در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
صورت و به آتو فیک و دیگر چاره بر این طرف رفتن و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
ملوکانه برسد و از این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
خو و سبب مالکیت خویش چه نموده برای مادر برادران این است که با رجا رت و در این است و در این است و در این است و در این است
که خبر از دفع و دفعه و از این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است
نداشته و نداریم و کی دیگر سراغ نداریم چه فرزند که مظلوم شو استغاثه دشمن است به برادر خو
مهر د

۱۰۶



وزارت داخلہ

روزنامه‌ی مردم‌داری شماره ۲۲ - مورخه ۲/۲/۴۷ - وزارت که اصل آن شماره ثبت شد

محرم و مستقیم - وزارت داخله - تعقیب مرسومه شماره ۱۸۰ اندر روز دوشنبه نام ملحق
بازمان موقوف مواته برقیم بحرم که در قسمت وضعیت بحرم و مخصوصاً مجلس با نفقه نفق
اداری و نگهبانی و اطفال و کاهنیه است لاف تقدیم وضعیت بعضی ترسانند و نسله از برای از
دشمن موقوف است که فرزند دختر در بنگه مشایخ است و در قدم اولایم او و متوفی در
بحرم زندگانی نمایند و بطوریکه گزارش دینده در بنگه زکات است و نسله نام از برای
دینده صادر است و رفقه در مقدار اوراق شده است و در بنگه زکات و رفقه و متوفی است و در حال
نسله و گزارش دینده که کار معتبرین بحرم است قیمت اوراق شده چند فقره موقوف و بقیه موقوف بحرم
که از دینده و در بنگه بحرم به تصدیق و فرزند از برای و اطفال و در بنگه اوراق و اوراق
در فرزند سلطان حجاز یعنی فرزندین سود است که پنج بحرم به استقبال است از آنجا
رفقه است و در بنگه در بنگه گزارش دینده به عکس و دیگر هم نیز در رفقه و فرزندین سود
به بحرم بر دینده شده که نه آرتیستی و در اغانی نموده در بنگه قصه پنج وعده مستقبلی و این را
شایسته به ضمیمه بطوریکه اطفال و در بنگه اسرار رفقه و در بنگه سود هفت از برای و در از
است و دست شتر از طرف پنج بحرم به شایسته و در دینده و در بنگه و در بنگه و در بنگه
هم به اطفال و فرزندین سود و قیمت گزارش دینده - فرزند آرتیستی - احمد و دیگر در بنگه و در بنگه

۸۰۳



وزارت امور خارجه

اداره سوم سياسي

شماره ۷۳۲۹/۷۱۴

تاریخ ۱۳۰۴/۴/۲۸

تیم

۵/۱/۹

✓

✓

وزارت داخله

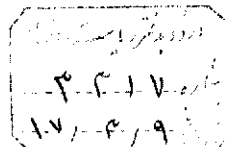
عطف بنامه شماره ۲۳۹ مورخه ۱۲/۲/۱۱ راجع بایرانیان بحرین اشعار
میدارد همانطور که مکرراً باطلاع آن وزارتخانه رسانده است نظر براینکه دولت شاهنشاهی جزایر
بحرین را جزو لاینفک خاک ایران میداند همواره در اقدام است که اختلافات موجوده رفع
و حاکمیت ایران در جزایر مزبور تحکیم و تثبیت گردد ولی چون هنوز این اختلافات مرتفع نشده
و فعلاً وضعیت خاصی در بحرین جریان دارد که کاملاً مورد اعتراض دولت شاهنشاهی است عجا
ایرانیان اینجا را چاره نیست جز اینکه با کمال یزد باری و بدون یاس و دلشکستگی منتظر نتیجه
اقدامات و توجهات دولت شاهنشاهی باشند بنابراین چنانکه سابقاً هم از آن وزارتخانه خواسته
شده بود مقرر خواهند فرمود بواسطه مقتضیه بایرانیان بحرینی توصیه شود صبر و تحمل را از دست
نداده با مقاومت احساسات مبدن دوستی و دلخواهی را محفوظ و بتوجهات اولیا دولت
شاهنشاهی نسبت بتأمین وضعیت خود نشان کاملابیدار و مطمئن باشند مخصوصاً با آنها کوشش
شود که دولت شاهنشاهی انتظار دارد ایرانیان بحرین بوسیله ابراز صفت و تحمل اقدامات
دولت شاهنشاهی را در راه تحکیم حق حاکمیت ایران نسبت بجزایر بحرین تسهیل و کمالی علاقه
مندی را بدولت و کشور خود بنیات رسانند.

۱۰۸

رونوشت بنصیه رونوشت نامه وزارت داخله برای استحضار خاطر ریاست وزرا تقدیم میشود.

وزیر امور خارجه

✓

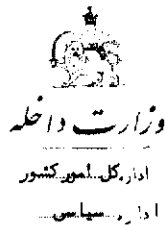


۱۲ خرداد ۱۳۱۷ در سجن ۱ طهران
منابع حضرت اسقف رئیس الوزراء و صورت شاهنشاهی ایران امامت
عظمت

محدثا لم یضعا میرسانیم در این مرقع که مهر ایران باستان یا مغان ایرانیت سر بلند و درخت
سر برستی سنانیت کبر علی حضرت پادشاهان پهلوی اردو خا خا آسوده اند با انعکاس ایران
میوه درخت شاه در دست بجزین بجزم ایرانیت و شاه درستی گردن و رخا در سر بنیم ظلم
و بی اعتدالیه انگلیسها بنابر شیخ بجزین سرور درستی و سرور و نهایی در ساعت بوجه بر گرفت
و اعتبارات و زنده گی را با سرور و خلافت و در دست گیر بدست می کنند

[illegible]

در محبت موضوع که عده محبتی بنظر سنده نه تنها مدرسه ایرانیان که از هر جهت برتر از ایشان
خوشتر است نه بدیه به نسبت و توضیح غرض نه بعین موجب اگر چه قبلی کلیه متولیان بحیثیت و رعایت نسبت
و بعد از موجب اگر چه دیگر بر این صحت بحیثیت و زود در باب مدرسه متعین کعبه بنام ایران اظهار حال و آگاهی از
نظر و دانش آموزان این داستان را تکمیل می نمود موجب این اگر چه متعین است و در است که از زود حال
چیز جدید می شنیدند بطوریکه بعضی سلسله با این وضعیت ما ایران است به نشاندن و در مساعده و تبار از این است که
چشمیم در تبار کلیه و در عین حال که بدست متعین و خود می کشیم که حکمتی تعلیم و در عین حال که در شرکت و دفتر
آفاق بیشتر افزوده می آید اما این فرد و این در اعداد و اعدادی ایران چشمیم به آگاهی و در حفظ و در واقع
و عاید از این نسبت به آگاهی و هر چه جزو بنای برنا بعین ایران و در هم که اینها به با سخنان می شنیدند که
در سرتیگ و در تمام صورت حرف خود را نمی داد و در واقع و در عین حال که در سرتیگ و در تمام صورت حرف خود را
خلاف از آنکه در گذشته از است دلون ما حکمت و طاعت پیش از این طعن شنیدند و از آنجا که هر روز می گویند
که در سرتیگ و در تمام صورت حرف خود را نمی داد و در واقع و در عین حال که در سرتیگ و در تمام صورت حرف خود را



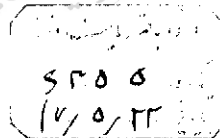
تاریخ ۱۹/۵/۱۳۱۷
شماره ۱۴۹۲
۵۰۴

محرر

رسانست وزرا

کفیل امارت احوال بنادر به اداره کل گزارش داده مهاجرینی از اتباع ایران که در سنوات قبل از مناطق جنوبی در اثر خشک سالی و نبودن وسایل کار به بحرین رفته و در آنجا مقیم شده بودند فعلا مراجعت کرده و اظهار داشته اند حکومت بحرین آنها را ملزم نموده باینکه بوقه تابعیت بحرین را تحصیل نمایند با تمام علاقه خود از آنجا خارج شوند و در اثر این الزام مهاجرین مجبور شروع به معاودت نموده از تمام بنادر جزه با کنش وارد و بد آناله کشور رهسپارند

بجای وزیر داخله



فصل
م. ه. ا. ک. س.
در تاریخ ۱۳/۵/۱۳۱۷
توسط آقای م. ه. ا. ک. س.
به اطلاع فرمایند که
در تاریخ ۱۳/۵/۱۳۱۷
توسط آقای م. ه. ا. ک. س.
به اطلاع فرمایند که

تنگ و نفرت بر محمد رضا شاه خائن و مبین فروش شماره يك

بار دیگر شراره ای از ماهیت آریاکینی و مبین فروش محمد رضا شاه تجلی کرد و ملت ایران را غرق در ماتم و جزا نمود.

اجرای فرمان آریابان استعمارگر که با نهایت بی شرمی و بی نیامی ((سیاست مستقل ملی ۹۰)) ایران نهاده میشود از طرف توکر حلقه به گوش آنان و خائن بزرگ و مبین فروش شماره يك محمد رضا شاه پهلوی با قبول جدائی يك قطعه از خاک مبین ضربه قاطعی بود که بر پیکر ایران وارد آمد.

در مدت پنجاه سال سلطنت نکبت بار خانواده خائن پهلوی ملت ایران علاوه بر همه ستمها و آزارها و بیادگیها و تاراجها که از دست این خانواده پست تهنگار کشیده شاهد مبین فروشهای مکرر آنان نیز بوده است و هر بار که مفاعله آریابان استعمارگر ایجاد میکرد چون چاکری خانه زاد گوش فرمان و کمر به اطاعت بسته در خیانت به مبین کوشا و از هیچ جنایتی روبر گردان نبوده اند.

این بار هم محمد رضا شاه خائن و مبین فروش شماره يك و توکر حلقه به گوش استعمار برای خوش خدمتی به بیگانگان با جدائی جزایر محسین از خاک مبین با دادن صورت قانونی و مبنی الطلی به این جنایت بزرگترین خیانتسپاهی تاریخی را به ایران انجام داد و کین خود را به ملت آنها آشکار کرد.

بدیهی است که دست پروردگان استعمار باید بر ملت حکومت کنند تا برای خوش آیند بیگانگان به هر تنگ و سوائی و خیانتی تن در دهند و مجلسهای شاه ساخته باید وجود داشته باشند تا قوانینی چون کاپیتولاسیون و جدائی قسمتی از خاک ایران را به دستور محمد رضا شاه خائن تصویب نمایند.

ملت ایران چنانکه به کرات گفته است هرگز مصوبات مجالس شاه ساخته را قانونی نمیداند همچنانکه خود محمد رضا شاه را هم شاه قانونی نمیشناسد و او را اشغالگری جنایتکار و ستیزی خیانت پیشه میداند که با پشتیبانی استعمارگران و زور و تلذری برای حفظ منافع بیگانگان بر ایران حکومت میکند و اینک او را خائن به ملت ایران و مبین فروش شماره يك و خارج از حیطه قانون اعلام میدارد.

انجمن همبستگی دستجات ملی و گروه های مبین پرست ایران